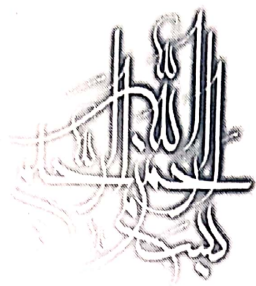




همیشه
غریبه‌ای
شهرام کریمی

Eternal Strangers
Shahram Karami



کرمی، شهرام.
غریبه‌های همیشگی / شهرام کرمی.
تهران: کتاب نیستان، ۱۳۸۸.
ISBN: 978-964-337-550-8
نمایشنامه فارسی - قرن ۱۴.
PIR ۸۱۸۴ / ۸۶۲۵ غ ۴ ۱۳۸۸
۸۶۲/۶۲
۱۸۴۰۳۲۷

غریبه‌های همیشگی

شهرام کرمی

طرح جلد از استاد حمید عجمی

کتاب نیستان

چاپ اول ۱۳۸۸ ۲۲۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۳۷-۵۵۰-۸

لیتوگرافی: گرافیک گستر

چاپ و صحافی: کانونچاپ

تلفن: ۲۲۶۱۲۴۴۳-۵

۱۸۰۰ تومان

ارتباط با شما: پیام کوتاه ۳۰۰۰۸۵۵۲

www.neyestanbook.com

فهرست

- یونس پیامبر ۷
- غریبه‌های همیشگی ۳۹
- تلخ‌نامه شهادت ماهی سرخ به روایت هرثمه غریب ۶۵

یونس پیامبر

یونس یکی از رسولان بزرگ خدا بود که چون
با کشتی گریخت، کشتی و جمعیت آن به خطر
طوفان افتاد. قرعه زدند و یونس را به آب
انداختند تا کشتی سلامت گردد. ماهی دریا
یونس را بلعید و اگر او به ستایش و ذکر خدا
نمی پرداخت تا قیامت در شکم ماهی اسیر بود.
قرآن کریم - سوره صافات

اشخاص:

یونس

مرد مست

رفتگر

پیر مرد

ماهگیر

مسافر یک

مسافر دو

مرد کور

و جمعی از مردمان شهر

□ یک

[یونس روی چهارپایه می ایستد و آماده سخنرانی می شود.]

یونس

ای مردمان شهر جمع شوید که برای شما پیغام مهمی دارم. امروز می تواند روز بزرگی برای شما باشد. کلام مرا بشنوید تا رستگار شوید. با شما هستم... حتی اگر به من ایمان نداشته باشید با شنیدن حرف های من چیزی را از دست نخواهید داد. این روزها همه شما گرفتار شده اید. گرفتار بیهوده گی!... دیگر فرصتی برای توجه به خداوند در زندگی ما نمانده و ما هر روز فقط به کسب و کار همیشگی فکر می کنیم. فقط همین!... من مأموریت دارم شما را به سوی خداوند دعوت کنم. آیا کسی هست که به سخنان من گوش دهد و دعوت مرا بپذیرد؟

مرد مست

[برای یونس دست می زند.] آفرین. تو خیلی خوب حرف می زنی! از نطق قشنگت خوشم اومد.

یونس

باز هم تو؟!

مرد مست

مشکل این آدمای بی ایمونی نیست آقا!... اینا درد دیگه ای دارن. بهشون چیزی برای خوردن بده!... اونا از اینکه دردشون رو به یادشون بیاری ناراحت میشن. بهشون نگو چه کار کنن و چه کار نکنن تا براشون دست یافتنی باشی. چرا میخوای نجات دهنده باشی وقتی همه چیز پوچ و بیهوده س؟... من از تو خوشم میاد. از کله شقی ت. از این همه اصرار و پافشاری. حتی از اون چهارپایه کذایی ت. ولی تو من رو دوست نداری. چون هم شأن تو نیستم.

- درک می‌کنم!... اما من حالا دیگه مشتری ثابت و همیشگی تو شدم. قسم می‌خورم که بهت ایمان دارم. ولی ایمان من به چه دردت می‌خوره؟...
- یونس
نمی‌دونم!... تو تنها کسی هستی که هر روز به حرف‌های من گوش میدی.
- مرد مست
تو حالا باید به من افتخار کنی. من می‌خوام به خاطر سخنانی باشکوهت ماچت کنم.
- یونس
از من دور شو ای مست دیوانه.
- مرد مست
[جرعه‌ای از بطری دستش می‌نوشد.] من فقط یه مستم. اونی که دیونه‌س توئی. می‌دونی چرا؟... چون مست نیستی.
- یونس
عمل و رفتار تو حرام و گناه است.
- مرد مست
برای چی؟... پولشو دادم. باور کن.
- یونس
مستی باعث می‌شود که انسان اراده‌ای در حرف و عملش نداشته باشد.
- مرد مست
کی این مزخرفا رو گفته؟... مستی یعنی آخر خط. یه جور حس عارفانه. می‌فهمی؟... من اگه مست نباشم مَث یه کثافتم. چون دیگه کسی نیستم. اما حالا چی؟... می‌تونم ادعا کنم یه شاهزاده‌م. ولی تو کی هستی؟...
- یونس
وای بر من که فقط مستان و کودکان به دورم جمع می‌شوند.
- مرد مست
این نشونه خوبیه!
- یونس
تو مستی و غرق خیال.
- مرد مست
هوی... تو حق نداری به من توهین کنی. من آدم با خدائیم آقا.
- یونس
تقصیرت نیست مرد. تو در میان این مردم گرفتار و آلوده شده‌ای. اگر فکر و رفتار مردم درست باشد کسی در روی زمین گرفتار گناه نخواهد بود.
- مرد مست
تو زیاد تند میری. اول از همه باید یاد بگیری با آدم محترمی مثل

- من چطور رفتار کنی. این خیلی مهمه!
- یونس باید اعتراف کنم از این کار و مأموریت خسته شده‌ام.
- مرد مست پس به این زودی جا زدی؟!
- یونس چند ماه است که هر روز اینجا می‌آیم و جار می‌زنم تا مردم را به سوی خداوند هدایت کنم. اما هیچ کس به حرف‌های من اهمیت نمی‌دهد.
- مرد مست به نظرم خداوند باید از اون بالا قیر داغ رو سر این مردم بریزه!
- یونس در این سرزمین من خیلی تنهایم.
- مرد مست گفתי اسمت چیه؟
- یونس یونس.
- مرد مست ای یونس پیامبر، من به تو ایمان دارم.
- یونس بیهوده‌س!...
- مرد مست تو نباید دست رد به سینه من بزنی.
- یونس تو انسان بدی نیستی.
- مرد مست تو هم پیامبر خوبی هستی. البته اگه به بعضی چیزا گیر ندی. چی می‌شه اگه از خدا اجازه بگیری که من روزی یه بطری شراب نوش جان کنم؟
- یونس خداوند بشر را خلق کرد تا از آنچه موجب بدی و زیان است پرهیز کند.
- مرد مست یونس، تو مث یه معلم فقط می‌خوای نطق کنی و درس بدی.
- یونس وای که چقدر این دنیا بیهوده‌س!... من فردا باز هم باید مانند امروز باشم در حالی که هیچ تغییری برای هیچ کس حاصل نمی‌شود.
- مرد مست من ازت خوشم میاد. ولی باید بفهمی که نمیشه اون بالا وایسی و شعار بدی بعد مردم برات دست بزنن.
- یونس چرا وقتی یک منجی ظهور می‌کند باورش نمی‌کنیم؟... این رسم

همیشه تاریخ بوده است.

مرد مست من باورت می‌کنم. حتی برات دعا می‌خونم. خداوند دعای بنده
بی‌ریا و دغلش رو قبول می‌کنه. مگه نه؟... [رو به آسمان فریاد
می‌زند.] ای خداوند بزرگ، پیامبرت را از شر و بدی‌ها دور کن.
ای پروردگار، دل‌های ما را از بدی پاک کن تا حرف‌های پیامبرت
را باور کنیم. آمین...

یونس [ناامیدانه] ای کاش پیامبر نبودم.

[یونس چهار پایه‌اش را برمی‌دارد و خارج می‌شود.

نور می‌رود.]

همیشه تاریخ بوده است.

مرد مست من باورت می‌کنم. حتی برات دعا می‌خونم. خداوند دعای بنده
بی‌ریا و دغلش رو قبول می‌کنه. مگه نه؟... [رو به آسمان فریاد
می‌زند.] ای خداوند بزرگ، پیامبرت را از شر و بدی‌ها دور کن.
ای پروردگار، دل‌های ما را از بدی پاک کن تا حرف‌های پیامبرت
را باور کنیم. آمین...

یونس [ناامیدانه] ای کاش پیامبر نبودم.

[یونس چهار پایه‌اش را برمی‌دارد و خارج می‌شود.
نور می‌رود.]

□ دو

[رفتگر مشغول جارو کشیدن است. یونس خواب است.]

رفتگر

بلند شو آقا... باید اینجارو جارو بکشم.

یونس

[از خواب می‌پرد.] من کی به خواب رفتم؟

رفتگر

هر وقت تو رو دیدم خواب بودی. آخرش نفهمیدم تو کی هستی و حرف حسابت چیه!

یونس

من یونس پیامبرم.

رفتگر

پس منم یک قدیسم!

یونس

تو مرد شریفی هستی. شریف و زحمت کش. صبح تا شام باید جارو بکشی تا شکم زن و بچه‌ات را سیر کنی. بچه‌ای که وقتی به منزل می‌رسی چشم به دستانت دارد بی‌آنکه بداند برای یک لقمه نان چه مشقتی را باید تحمل کنی.

رفتگر

آقا من یه بدبخت اجاق کورم!

یونس

چه اندوهبار!... خداوند ما را خلق کرد تا فرزندانی داشته باشیم و آنها را درست تربیت کنیم. اگر در زمین تخم هرزی کاشته شود محصول ما چیزی جزء تباهی نخواهد بود.

رفتگر

انگار تو غیر از حرف زدن کار دیگه‌ای بلد نیستی.

یونس

من از طرف خداوند مأموریت دارم که مردم را به راه راست هدایت کنم.

رفتگر

[مشغول کار می‌شود.] بهتره از اینجا بری. من خیلی کار دارم.

یونس

من باید با کسی حرف بزنم. خواب پریشانی دیدم. خواب دیدم که در آسمان رها بودم و در زیر پاهایم زمینی وجود نداشت تا بر آن قدم بگذارم.

رفتگر

بازم شروع کردی؟ [با دسته جارو به کله یونس می‌کوبد.] تو دیگه حوصله منو سر بردی.

یونس

وای بر تو!... فرستاده خداوند را کتک زدن گناه بزرگی است. از خداوند می‌خواهم آتش خشمش را بر تو نازل کند. ای پروردگار... بنگر که با پیامبرت چگونه رفتار می‌کنند!... این مردم شایسته مهربانی تو و پیامبری من نیستند. وای بر این مردم!

رفتگر

تو تا کی می‌خوای هر روز مزاحم من بشی و بیای اینجا فقط سخنرانی کنی؟

یونس

ای مرد، از نفرین من بترس. بعد از این روزگار به کام تو نخواهد بود.

رفتگر

من خودم یه مجسمه کامل نفرتم.

یونس

تو کافری.

رفتگر

لابد تو هم یه پیامبری!... خب باش. این چی رو عوض می‌کنه؟... من بازم همون رفتگر بدبختم که باید کثافت روی زمین رو جمع کنم.

یونس

تو پیامبر خدا را آزار رساندی و خداوند جزای تو را خواهد داد. من بیش از این نمی‌توانم توهین و بی‌حرمتی را تحمل کنم.

رفتگر

می‌خوای چی کار کنی؟ پای دعوا بیفته من هفت تا مثل تو رو حریفم.

یونس

خداوند پشتیبان من است. روزی خواهد رسید که همه شما از رفتار خود با من سخت پشیمان شوید. آن وقت من دیگر شفاعت شما را نخواهم کرد.

رفتگر

یونس

[با تمسخر می‌خندد.] وای که چقدر ترسیدم!
ای پروردگار مهربان، بنگر که با پیامبرت چگونه رفتار می‌کنند!
این مردم گوش شنوائی ندارند. من تا به امروز در انجام رسالتی
که بر دوش داشته‌ام کوتاهی نکرده‌ام. ولی دیگر توان مواجهه با
کافران این سرزمین را ندارم. از اینجا خواهم رفت. جایی می‌روم
که بتوانم در زمینی پاک تو را عبادت کنم. ای خداوند عادل، مرا
عفو کن. تقاضا دارم عذاب خود را بر این مردم نازل کنی.
[یونس با عجله خارج می‌شود. رفتگر با خونسردی
دوباره مشغول کارش می‌شود.]

رفتگر

عجب آدمائی پیدا می‌شن! یه پیامبر!... تو این دنیا هیچی بهتر از
این نصیب من نمیشه. کاش جای پیامبر یه جاروی جادوئی برام
ظاهر می‌شد. اون وقت می‌نشستم پای خنکای دیوار و از این کار
نکبتی راحت می‌شدم. من فقط همین یه چیز رو از خدا می‌خوام.
[نور می‌رود. صدای خِش خِش جارو که تا لحظاتی
هم‌چنان شنیده می‌شود.]

ادبیات

نمایشنامه

۲

کتاب
فستان
۱۸۰۰ تومان

ISBN 964337550-1



9 789643 375508